

متن پرسش

سلام استاد جان وقتتون به خیر: استاد من الان دانشجوی ترم ۴ فیزیک هستم و هدفم در زندگی بندگی الله است و اینکه به رفع ظلم از عالم و نزدیک شدن ظهور امامم فکر می‌کنم. در این راستا هدفم بر این است که به قدرت مند شدن کشورمون و حل بسیاری از مسائل کشورمون و جامعه اسلامی به کمک الله و توفیق الهی بپردازم. دردم این است کلیات را خوب می‌دانم اما به این شیوه ای که دارم با دانشگاه پیش می‌روم امیدی ندارم. من قبل از قبولی در دانشگاه توانایی و اعتماد به نفس بالایی داشتم و همیشه از بهترین شاگردانی که متفاوت بودن در مسائلی که به آن فکر می‌کردن و آدم خلاق بودم و همیشه ارتباط برقرار کردن با دیگران برایم سخت بوده هر چند توانایی استدلال بالایی دارم و مسائل ذهنی بچه‌ها را می‌توانم حل کنم و سوالاتشان را پاسخ دهم و قانعشان کنم و توانایی فهم بالایی دارم و به شدت کنجکاو هستم و درون‌گرا و عمیق و نگاهم به دنیا فلسفی است اما مطالعه فلسفی زیادی نداشتم اما الان از زمانی که به دانشگاه آمده‌ام تفاوت زیاد فکری من با دیگر دوستان بر خلاف گذشته باعث کم شدن اعتماد به نفسم شده و این مسئله که حرف‌هایم برای گوششان سنگین است و استاد مرا خانم فلسفه می‌نامد و می‌خواهم از عمیق‌ترین مسائل سوال بپرسم و برخورد بی‌حوصله دیگران و اکثراً قانع‌کننده نبودن پاسخ اساتید باعث پس‌رفت من شده و احساس می‌کنم باید در کنار دانشگاه مطالعه فلسفه و تاریخ داشته باشم اما اصلاً فرصتش را ندارم و چون آدم شدیداً پژوهشگری هستم و دوست دارم برم پی‌جواب سوال‌هایم و تحقیق را دوست دارم شرایط و قوانین دانشگاه و محیطی که آدم‌ها اکثراً پی‌علم نیستن مرا هم تحت‌تاثیر قرار داده. به شیوه‌ای که برایم دانشگاه تعیین کرده پیش‌رفتن سخت است و هر چه بیشتر جلو می‌روم احساساتم را بیشتر سرکوب می‌کنم و سعی می‌کنم تسلیم جبر دانشگاه شوم زمان ما متأسفانه تمام وقت در خدمت دانشگاه است و اجازه فکر کردن به مسائل دیگر را به ما نمی‌دهد دانشگاه دارد روحیه مرا تغییر می‌دهد و من دارم احساس غیر مفید بودن و بیهودگی و افسردگی می‌کنم. البته بگویم در دوران مدرسه هم از خیلی از قوانین سرپیچی می‌کردم و کاری که دوست داشتم را انجام می‌دادم چون شاگرد خوبی بودم مرا به حال خودم رها می‌کردن اما اینجا هر چه میدوم به کارهایی که خودم می‌خواهم انجام دهم نمی‌رسم و فقط اون مسیر خشک و بدون هیجان و با دانشجویهای ناامید و غرغرو از شرایط حاکم سر می‌کنم طوری که دیگر مرا از آن مسائلی که به آن فکر می‌کردم دور کرده و مسائل پیشه‌پا افتاده‌ای که دانشجویان را درگیر خودش کرده مرا شدیداً آزار می‌دهد و از این جهت باعث می‌شود باز من هم به این مسائل فکر کنم و ذهنم را به هم می‌ریزد. دوستانم از آرمان‌گرایی دور شده‌اند و هر روز بر

نامیدیشان از دانشگاه و توانایی خودشان بیشتر می شود و اذیت شدن دیگران همیشه در زندگی مرا به شدت آزار داده و نمی توانم به مسایلشان فکر نکنم و دارم از علاقه هایم دور می شوم و آرمان هایم را رها می کنم چون توانایی همراهی با آن را دیگر در خودم نمی بینم. قبل از دانشگاه می دیدم ولی حالا نه احساس عقب افتادن در مسیری که پیش گرفته بودم می کنم و اینکه دارم وقت خودم را تلف می کنم راهم را گم کرده ام. احتیاج به استراحت طولانی دارم و یک جای آرام و ساکت. از بس این دو سال در عجله و ناارامی زندگی کردم خسته شدم. همیشه داریم از کم بودن زمان رنج می بریم و این خیلی ناامید کننده است. و اینکه هی عقب بیفتی و همیشه سعی در جبران عقب افتادگی ها داشته باشی به جای پیشرفت باعث شده فرصت تفکر روی مطالب درس داده شده نداشته باشیم و من آدمی نیستم که مطالب رو حفظ کنم عادت دارم مسائل رو حل کنم و خودم اثبات کنم و فرمول های اصلی را فقط حفظ می کنم و عاشق تفکر اما چون فرصت من خیلی محدود است و زمان های هدر رفته بسیار دیگر علمی را نمی توانم بپذیرم و وجودم آن را پس می زند چون من مانند حاجبی می شود برایم در برابر حقیقت دیگر نمی توانم این وضعیتی را که دچارش شده ام را تحمل کنم. و بگویم قبلا مکاشفاتی داشتم و رهایی از جسم را تجربه کرده ام من نمی توانم با این همه مادیات کنار بیایم از معنویات دور شده ام و شدیداً روی روحیه من تاثیر گذاشته است. من به عالم اسرار علاقه مندم اما زمان و توانی برای این کار ندارم و شده آرزویی در ذهنم. غفلتم زیاد شده و یاد الله مرا عصبی می کند. از خودم و راهی که در پیش گرفتم من دیگر احساس پیشرفتی با این سیستمی که خیلی در هم برایتان توصیف کردم نمی بینم هر چه تلاش می کنم نمی توانم با آن هماهنگ شوم اما نمی خواهم دانشگاه را ترک کنم تصمیم دارم یک ترم مرخصی بگیرم و به مطالعه بیشتر بپردازم. و مسئله مهمی که به آن فکر می کنم و به نتیجه ای نمی رسم ترک دانشگاه است. آیا در رشد علمی من تاثیر منفی ای می گذارد یا می شود بدون تحصیلات دانشگاهی به درجات بالای علمی رسید و این همه وقت آدم هدر نره. من به دانشگاه تا الان احساس نیاز نکردم و نمی دانم اگر تصمیم بگیرم خودم آموزش خودم را به عهده بگیرم (با مطالعه دروس پیشنهاد شده اساتید و آموزش مجازی و کمک گرفتن از راه دور از اساتید و ...) بهتر است یا گرفتن یک ترم مرخصی و دوباره آمدن برای ادامه تحصیل با سیستم دانشگاه؟ امروز دکتر گلشنی به دانشگاه ما (صنعتی اصفهان) آمدن و در مورد فلسفه علم و ... صحبت کردند. مطالب بسیار جامع و روشن کننده بود و شرایط سخت امروز جامعه مان و در بیراهه بودن فعلی دانشگاهایمان را برایمان توضیح دادند و مسائلی که مرا بسیار جذب کرد مربوط به دورانی بود که علم در دست اسلام و مسلمانان بود و چه شد که ما عقب افتادیم. می خواهم آن مسیر را دنبال کنم نمی خواهم مقلد غرب و یا این وضع فعلی جامعه باشم می خواهم جریان ساز باشم. نمی دانم الان این دانشگاه با این همه بی کیفیتی و مسائل حاشیه ای بسیار و چه کمکی به من می تواند در رشد علمی بکند و حس می کنم از دانشگاه باید بروم و خودم مطالعه ام را شروع کنم. و یک موضوع دیگر، من سوالاتم خیلی برایم مهم هستن و این کمبود وقت باعث شده نتوانم به آنها اهمیت دهم و

آسببى كه به من زده نمى توانم در حقيقت سبر كنم و دچار تخيل غير ارادى شده ام. مى خواهم خوب درس بخوانم تا روح علم را به خوبى بشناسم اما اين طور كه دارم پيش مى روم نمى شود. استاد مى شود لطفا كمكم كنيد؟ شديداً به راهنمايى هاتون احتياج دارم.

متن پاسخ

باسمه تعالى: سلام عليكم: به نظر بنده خوب است كه موضوع را از همين آخر و با نظر به شخصيت جامع دكتر گلشنى شروع كنيم. ايشان هم مطمئناً همان دغدغه هاى را داشته اند كه شما داريد. منتهى با وسعت و حوصله اى كه به خرج دادند از گردنه هاى روبه روى خود عبور كردند. اولاً: سعى نمودند نظام آموزشى موجود در آموزش عالي را در زمان دانشجويى خود چه در ايران و چه در آمريكا، خوب تجربه كنند ثانياً: آينده را هم چنان در مقابل خود گشوده نگه داشتند و لذا در عين فهم خوبى كه از فيزيك به دست آوردند، وارد تفكر معنوى شدند. هنر ايشان حوصله و وسعت و آرامش ايشان است. فكر مى كنم شما هم مى توانيد با حوصله، اولاً: بدون ترك دانشگاه يا مرخصى گرفتن، همين دانشگاه و همين دانشجويان را تجربه كنيد. ثانياً: چندان نگران كمبود وقت نباشيد. به مرور زمان مطالعه در امور ديگر برايتان پيش مى آيد. ثالثاً: سعى كنيد دانشجويان را خوب درك نماييد كه چرا گرفتار روزمره گى شده اند. حقيقت آن است كه وقتى انسان شخصيت خود را محدود به دنيا كرد، آينده برايش تيره و تار مى شود به همان شكلى كه امروز، تمدن غربى بدان گرفتار است و لذا نمى تواند درست عمل كند. بايد به مرور روشن شود ما با انقلاب اسلامى با آينده اى روبه رو مى شويم كه نه در آن تيرگى دنياى مدرن هست و نه تيرگى آن چه كه امروز جامعه اى ما بدان گرفتار است، بلكه آينده اى گشوده در مقابل ما قرار دارد. موفق باشيد